

## مشاعره

چهار شخصیت ادبی: محترم اسحاق ثنا، حسن شاه فروغ، محمد نعیم جوهر و مولانا عبدالکبیر فرخاری، به استقبال این مطلع:

خاک جهان به خاک دیارم نمی‌رسد

حور بهشت به حسن نگارم نمی‌رسد

اشعاری را سروده اند، که در ذیل می‌خوانید.



محمد نعیم جوهر، آلمان

## نقش

خاک جهان به خاک دیارم نمی‌رسد	حور بهشت به حسن نگارم نمی‌رسد
دانم که بعد رفتن من در دیار غیر	دست دعا به خاک مزارم نمی‌رسد
از بسکه روز و شب همه فریاد می‌کشیم	مرغ سحر به ناله‌ی زارم نمی‌رسد

چون بابلان منتظر فصل نوبهار  
از قله‌های سرکش پامیر و هندوکش  
بر پای شاعران بلند پایهی وطن  
روزی اگر به کشور بیگانه جان دهم  
از دست قاضی که ز قانون کشیده پا  
یک لحظه مرغ دل به قرارم نمی‌رسد  
نوری فروغ بر شب تارم نمی‌رسد  
شعر و کلام و گرد و غبارم نمی‌رسد  
تابوت من به خاک دیارم نمی‌رسد  
یک قاتلی به پایهی دارم نمی‌رسد

صد نقش گل به "جوهر" رویت زدم رقم  
لیکن هنوز بوی بهارم نمی‌رسد



اسحاق ثنا، ونکوور - کانادا

## انتظار سحر

صبر و قرار کس به قرارم نمی‌رسد  
من مستم آنچنان که ز چشم خمار یار  
این عشوه‌های لعبتکان دیار غیر  
در زندگی نکرد مرا یاد با خوشی  
جز آه به پرسش دل زارم نمی‌رسد  
خمخانه‌ها به کیف خمارم نمی‌رسد  
یک هم به ناز شوخ نگارم نمی‌رسد  
با مرگ هم به سوی مزارم نمی‌رسد  
شد راه ما دراز و دیارم نمی‌رسد  
این آبروی رفته دوبارم نمی‌رسد  
بوی خوش از بهار دیارم نمی‌رسد  
اینجا بهار آید و گل بشگفت هزار

سوی وطن سمند سفر تاختم به پیش برق هم شود، بیای سوارم نمی‌رسد

تا کی در انتظار سحر شب بود "تتا"

تا چند "فروغ" بر شب تارم نمی‌رسد



حسن شاه فروغ، لندن

## عشق وطن

آمد بهار، بوی بهارم نمی‌رسد در سر هوای دلبر و یارم نمی‌رسد  
یک عمر دیده را به رهی یار دوختم از عالم خیال سوارم نمی‌رسد  
در آرزوی وصل شدم پیر عاقبت گر خاک هم شوم به مزارم نمی‌رسد  
در انتظار طاقت و صبرم به سر رسید از گرد پای یار غبارم نمی‌رسد  
ما را هوس به کوچهی بیراهه می‌برد هر چند می‌رود، به دیارم نمی‌رسد  
غربت مرا به پله‌ی پستی نشانده است دنیا همه به غیرت عارم نمی‌رسد  
باغ و بهار و سبزه و گل‌های ملک غیر بردشت شوره‌زار، به خارم نمی‌رسد  
سازو نوای بلبل این مرز بوم شوم بر شور و ناله‌های قنارم نمی‌رسد  
دُخت فرهنگ و نرگیس مستانه‌ی کبود بر چشم فتنه‌جوی نگارم نمی‌رسد

از نرگس سحر کسی ناوک است به دل تیر دگر به قلب فگارم نمی‌رسد  
از بس خمار باده‌ی روی وطن شدم دانم خمار کس به خمارم نمی‌رسد

در دل "فروغ" عشق وطن شعله ور شده  
سوزان مرا دوباره شرارم نمی‌رسد



مولانا کبیر فرخاری ونکوور- کانادا

### قامت بلند

دست تهی به طاق مزارم نمی‌رسد  
آب حیات برده ام از چشمه‌ی سپهر  
نخچیر من که نافه گشاید گهی سحر  
از مرز غور "فضل" دهد فضل بر جهان  
آنرا که سجده‌گاش جهان هنرور است  
دارم حریف کهنه‌نگر در محیط شعر  
از فکر بی‌صلابت و رنجور و نابکار  
چرخ است صیدگاه عروج تفکر  
" لندن " اگر چه نامدار بود در دل قرن  
بر قامت بلند نگارم نمی‌رسد  
موج قدح به شور خمارم نمی‌رسد  
دست نسیم صبح بکارم نمی‌رسد  
گوید جهان به فیض سحارم نمی‌رسد  
بردامنش یتیم غبارم نمی‌رسد  
خون می‌خورد به صیت وقارم نمی‌رسد  
مرهم به زخم قلب فگارم نمی‌رسد  
مرغ هُما بیال شکارم نمی‌رسد  
بر اوج افتخار دیارم نمی‌رسد

"فرخاری" وحدت است کشد ریشه‌ی فساد  
بر گوش کس طنین شعارم نمی‌رسد

فرستنده: امان معاشر

13 مارچ 2012